

# زان نازنين پيالہ دُخواه!

۹۰-۹۸

— جویا جهانبخش

## Zān Nāzanin Piyāle Bekhāh

By: Jūyā Jahānbakhsh

**Abstract:** *Zende Bād Zabān* (three years among the Tajics) is part of Hasan Qaribi's cultural memories, notes, interpretations, lectures, and introductions which he wrote down during his three-year mission in Tajikistan as the head of Tajic- Persian Culture Research Institute. The book is published by Āron publishing house in 1398. The author of the present paper intends to give a report of the mentioned book; therefore, he is going to talk about the content of the book.

**Key words:** *Zende Bād Zabān*, Hasan Qaribi, culture, Iran, Tajikistan, the Tajics.

املاً ما شئت من الكؤوس من هذا الدّنّ الرائع

الخلاصة: (تحيا اللغة / ثلاث سنوات مع الطاجيك) هو عنوان الكتاب الذي ألفه حسن قريبي وضمّنه جانباً من خواطره الثقافيّة وملاحظاته واستنتاجاته وما كتبه من الخطابات والمقدمات طوال سنين وظيفته الثلاث في طاجيكستان والتي تولّى فيها رئاسة مركز أبحاث الثقافة الفارسيّة الطاجيكيّة.

وقد صدر الكتاب سنة ۱۳۹۸ الشمسيّة من قبل انتشارات آرون.

ويهدف الكاتب في مقاله الحالي إلى تعريف القراء بالكتاب المذكور من خلال استعراض جوانب من محتوياته.

المفردات الأساسيّة: تعريف الكتاب، كتاب زنده باد زبان (= تحيا اللغة)، حسن قريبي، الثقافة، إيران، طاجيكستان، الطاجيك.

**چکیده:** کتاب زنده باد زبان ( سه سال در میان تاجیکان)، بخشی از خاطرات فرهنگی، یادداشت ها، برداشت ها و تحریر سخنرانی ها و مقدمه هایی است که حسن قریبی در طول سه سال مأموریت خود در تاجیکستان در سمت ریاست پژوهشگاه فرهنگ فارسی تاجیکی نوشته و در سال ۱۳۹۸ توسط انتشارات آرون به زیور طبع آراسته شده است. نویسنده در نوشتار حاضر، با هدف معرفی کتاب مذکور، توجه خوانندگان را به بخش هایی از محتوای کتاب جلب می نماید.

**کلیدواژه ها:** معرفی کتاب، کتاب زنده باد زبان، حسن قریبی، فرهنگ، ایران، تاجیکستان، تاجیکان.

# د د



● فرزند فرهیخته خراسان بزرگ، استاد نجیب مایل هروی - که خدایش در پناه خویش دارد و شاد و از آندهان آزاد!، در «صفحه تقدیم» کتاب خواندنی مقامات جامی باخزوی که به همت او تحقیق و نشر گردیده است، کوشش خود را به «دیده‌وران ایران، افغانستان و تاجیکستان» پیشکش کرده است «که در پی به هم آوردن پارسی پیاله سه پاره اند...»<sup>۱</sup>، و آنگاه این پاره از یکی از سروده‌های هوشنگی ایتهاج («سایه») را در دنباله سخن خویش در مقام تکمله و ایضاح مرقوم داشته است:

«از هم گریختیم.  
و آن نازنین پیاله دلخواه را - دریغ!  
بر خاک ریختیم!»<sup>۲</sup>.

راستست! ... ایران و افغانستان و تاجیکستان، خاصه از حیث زبان و فرهنگ و اجتماع، سه جرعه یک پیاله اند و جدایی شان، - آنسان که استاد نجیب مایل فرموده - «بناروا» و «با زخم زمستانیها»<sup>۳</sup> صورت پذیرفته است.

از برای آنان که از سر دیده‌وری دل در گرو مهر ایران و فرهنگ ایرانی دارند و بر آن نازنین پیاله دلخواه دریغ می‌خورند، و از برای آنان که یاد این جرعه‌های سه‌گانه نیز مست‌شان می‌کند، هر آنگهی تازه که از پاره‌های تن ایران فرهنگی می‌رسد و هر کتاب و مجله و مقاله

۱. مقامات جامی (گوشه‌هایی از تاریخ فرهنگی و اجتماعی خراسان در عصر تیموریان)، عبدالواسع نظامی باخزوی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: نجیب مایل هروی، ج: ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱ ه.ش.، صفحه تقدیم.

۲. متن کامل شعر «سایه» که «گریز» نام دارد، این است:

«از هم گریختیم.

و آن نازنین پیاله دلخواه را. دریغ!

بر خاک ریختیم!

جان من و تو تشنه پیوند مهر بود،

دردا که جان تشنه خود را گذاختیم!

بس دردناک بود جدایی میان ما،

از هم جدا شدیم و بدین درد ساختیم.

دیدار ما که آن همه شوق و امید داشت،

اینک نگاه کن که سراسر ملال گشت.

و آن عشق نازنین که میان من و تو بود،

دردا که چون جوانی ما پائمال گشت!

با آن همه نیاز که من داشتم به تو،

پرهیز عاشقانه من ناگزیر بود.

من بارها به سوی تو باز آمدم، ولی

هر بار دیر بود!

اینک من توام دو تنه‌ای بی نصیب،

هر یک جدا گرفته زه سرنوشت خویش.

سنگ‌گشته در کشاکش طوفان روزگار،

گم کرده همچو آدم و خوار بهشت خویش!»

(آینه در آینه: برگزیده شعر، ه.ا. سایه، به انتخاب: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ج: ۳۶، تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۹۰ و ۹۱).

۳. سنج: مقامات جامی، همان ص.

که از تاریخ و زبان و فرهنگ و اجتماع و هنر و ادب «ایران» و «تاجیکستان» و «افغانستان» سخن می‌دازد، چون بدان «نازنین پیاله دلخواه» بازمی‌گردد، حکیم «رشحات عین الحیات» دازد.<sup>۴</sup>

کتاب زنده باد زبان با زیرعنوان «سه سال در میان تاجیکان»، جنگی است از همین قبیل آگاهی‌ها؛ مجموعه‌ای است از یادداشتهای ادیب جوان جوانبخت، آقای حسن قریبی، و به دیگر سخن: «بخشی از خاطرات فرهنگی، یادداشت‌ها و برداشت‌ها و [تحریر] سخنرانی‌ها و مقدمه‌هایی... که [وی] در طول سه سال مأموریت خود در تاجیکستان، در سمت ریاست پژوهشگاه فرهنگ فارسی - تاجیکی، نوشته» است (سنج: ص ۹). ... پس، کتابی است عزیز، و به شرحی که گذشت، حاوی «رشحات عین الحیات»!

همه مطالب کتاب آقای قریبی راجع به تاجیکان و تاجیکستان نیست؛ لیک بیشینه آن به تاجیکان و تاجیکستان بازمی‌گردد و گاه بر آگاهی‌های دست اول بسیار ارزنده‌ای ایشتمال دارد که در نادر منبع مکتوبی سراغ توان کرد. آقای قریبی - که خداهش از روزگار جوانی برخوردار می‌دهاد!، در قالب یادداشتهای ادبی و تاریخی و اجتماعی و خاطره‌نویسی و حتی طنز و خوشباشی و شوخ طبعی، نکاتی باریک و اندیشیدنی را درباره تاجیکستان، بل سرتاسر قلمرو فرهنگ ایرانی مجال طرح داده است که وقوف بر آنها برای هرکس که پیوند برادرانه فارسی‌زبانان را قدر می‌شناسد و آرج می‌نهد، واجد اهمیت است.

با توجه به فراز و فرودهای سیاسی روابط ایران و تاجیکستان، بیوسیده است که آقای قریبی، اینجا و آنجا، ملاحظاتی را دخیل ساخته و از برای مراعای «مصالیح»، چیزهایی را ناگفته نهاده باشد. به قول خود او: «این مجموعه، شامل گفتنی‌هایی است که می‌شد گفت!» (ص ۱۰).

● پیوند ایران و تاجیکستان، پیوند ژرف فرهنگی است و گسلا نیدن آن دشوارتر از آن است که دستان کژاندریشان و بدسگالانی که مع‌الأسف اندک‌شمار نیز نیستند، باسانی از پس آن برآید.

ما ایرانیان تاجیکستان را نه از برای قراردادهای سیاسی و اقتصادی، که از برای بازپسوستن به عموزادگان هم‌دیل و هم‌زبان مان می‌جوییم. تا بنشینیم و به کام دل، خاطره استاد رودکی و پور فرزانه سینا و حکیم ناصر خسرو و دیگران و دیگران بیرون از کرانه‌های شمارگری را با یکدیگر بازگوییم. ... پیوند ما چنین پیوندی است.

از قلم آقای قریبی بخوانید:

«واضح است آن جمعیتی که در فرودگاه شهر دوشنبه، در آن سرما، ساعتها چشم به راه نخستین هیأت نمایندگان ایرانی بودند، نه از طرف دولت ایران و نه به کوشش حکومت تاجیکستان گرد آمده بود؛ و به قول سعدی: که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی ...»

این که پس از ورود، مهمانان از فرودگاه مستقیماً به مراسم «شب شعر» رفته‌اند نیز در آن زمان پیام خاصی داشت که احتمالاً از طرف رقبای دریافت شده بود.

این میزان توفیق، امتیازی نبود که دیگران حتی بتوانند به مشابه آن دسترسی پیدا کنند... (ص ۲۵).

حکایت آمد و شد میان ایران و تاجیکستان، داستان بده‌بستان‌های سیاسی متعارف آریاب دول و رعایاشان با

۴. خدایان دینش و آریاب ادب را حاجت به تذکار نیست که:

رشحات عین الحیات نام کتاب پرمایه‌ای از فخرالدین علی صغی (۸۶۷ - ۹۳۹ ه.ق.)، پسر ملا حسین واعظ کاشفی، نیز هست که از اسناد نفیس تاریخ و فرهنگ «ایران» و «تاجیکستان» و «افغانستان» محسوب است.

مُتَخَصَّصَاتِ چاپ مُتَدَاوِلِ آن، این است:

رشحات عین الحیات، فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی، با مقدمه و تصحیحات و خوانشی و تعلیقات: دکتر علی اصغر معینیان (ف: ۱۳۵۸ ه.ش.)، ج: ۱، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۶ ه.ش.

یکدیگر، یا مثال «جهانگردی» مُصْطَلَح و چه وچه های باشندگان دیگر بلاد عالم نیست. داستان همنشینین برادرانی است که در کنار یکدیگر از دنیا و شرو و شورش برمی آسایند و سفره خاطرات و صندوقچه یادبودهای مشترک را برمی گشایند و دل آگندگی ها را برمی فشانند.

بیهوده نیست که به هنگام پخش بازی فوتبال ایران و مراکش، پیش از آغاز، وقتی مجری شبکه ورزش تاجیکستان پیش بینی نتیجه بازی را از کارشناس برنامه خواهان می شود، او در پاسخ می گوید:

«هر دو دسته به قوت هستند، اما همچون یک مملکت هم زبان، ما از ایران مخلصی می کنیم!» (ص ۴۸).

پیوند برادری، مقتضی «مخلصی» است و لابد برادران همزبان تاجیکمان نیز نیک می دانند که ما چه قدر «مخلصی» ایشانیم!

● پیشینه ما ایرانیان، از دُشخواری هائی که تاجیکان از سرگذراندند تا پاره ای از جامعه بزرگ فارسی زبان همانند و هویت تاریخی و فرهنگی خویش را درنبازند، آگاهی نداریم و نمی دانیم چگونه در سده های نوزدهم و بیستم دُشمنان فرهنگ ایرانی به «تُرک» سازی این منطقه همت گماشتند، و از همان دوران روسیه تزاری «شکلگیری ترکستان نوین در فرارود» (ص ۲۱) برنامه ریزی شد، و سپس تر سردمداران کشور شوراهای نیز از در همدستی با قومیتگرایان تُرک، به سیاست «تُرک» سازی تاجیکان روی آورده کوشیدند تاجیکان پارسی گوئی را در میان اُزبکان و قیرقیزان و ترکمنان مُنحل کنند و دُمساز با همین رویکرد، ارباب سیاست اتحاد جماهیر شوروی، ستیز با زبان فارسی و تخویف و ترور و تبعید نخبگانی از فارسی دانان را بخشی از سیاستهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی خود ساختند، انسان که بنا بود تاجیکان میراثپرور و دُکی، در نهایت کار، تُرکی زبانی شوند که خویش را زاد و رود «تُرکان پارسی گو» بدانند؛ ... لیکن تقدیر با تدبیر سوء ایشان دُمساز نگشت و چنان نشد و علی رُغم گندن «سمرقند چوقند» و «بخارای شریف» از سرزمین تاجیکان و پیوندانیدن آن به جمهوری های تُرکی زبان اتحاد شوروی و ... و ...، تاجیکان، «تاجیک» و فارسی زبان ماندند و گوهر هویت خویش را درنباختند (سنج: همان ص و ص ۲۲ و ۲۸).

شاید بسیاری باور نکنند که در این روند، نه تنها زبان فارسی و گویندگانش در تنگناهای گوناگون بودند، و همواره سیطره زبان روسی به مثابت زبان دیوانی چیره، از برای فارسی و فارسی گویان مضایقی پدید می آورد، یکچند - از بُن - «ممنوعیت طرح مسأله زبان فارسی» به صورت قانون درآمده بود؛ و کوششها رفت و بسیاری از نخبگان و آگاهان رنج و شکنجها دیدند تا روزگار دگر گشت و سرانجام روزی رسید که تاجیکان بتوانند رسیدگی به آموزش زبان فارسی به کودکان و نیز تألیف درسینامه های فارسی را، به صدای بلند از حکومت طلبگار شوند (سنج: ص ۲۸ و ۳۵).

بقای سنت زبان و ادب فارسی، علی رُغم همه این دُشواری ها، و ادامه حیات و برابردن شعر معاصر تاجیکستان و ظهور دیگر خلاقیت های ادبی فارسی در آن سامان، از برای ناظران ریژین، براسستی شگفتی زاست و در عجب نباید شد اگر آن را «معجزه زبان فارسی» بخوانند (سنج: ص ۷۹).

سرگذشت زبان و ادبیات فارسی در تاجیکستان سده اخیر، براسستی غریب است و عبرت انگیز؛ و گشایش تدریجی فضا برای تاجیکان، تا بتوانند به زبان مادری خویش آزادانه تر بگویند و بسرایند، نه تنها پیامد گشایش های فراگیر پس از مرگ استالین، یا گشایش های فراگیر پس از فروپاشی شوروی، که حتی پیامد وقایع بظاهر نامربوطی چون گرفتار شدن شوروی در جنگ افغانستان بود. ... حکومت شوروی در پی نمایش تبلیغی در افغانستان بود تا پاینداری مجاهدان افغانستان را سُست گرداند، لذا کوشید تا تاجیکستان را مدینه فاضله ای نشان دهد که در آن مردمان به کام دل خویش می زیند و از جمله: زبان مادری و شعر در آن آزاد است. ... این کوشش نمایشی، هرچند شوروی را به

۵ «مخلص» در فارسی تاجیکی، یعنی: طرفدار (نگز: ص ۴۸).

آنچه از افغانستان می‌جست نرسانید - و ما خدای را بر آن سپاس‌ها می‌گزاریم، روند گشایش فضا را در تاجیکستان شتاب داد و زمینه ساز انفتاحی فرهنگی شد که بر سرهم تاجیکان را سود بسیار بخشید (سنج: ۸۸ و ۸۹).

باری، اینها تنها و تنها گوشه‌هایی از داستان درازدامان زبان و فرهنگ در تاجیکستان است و اندکی از آن بسیار و پرشمار مقولاتی که باید در تحقیق «تاریخ سیاسی زبان فارسی» در این منطقه، بدرستی کاویده و تحلیل شود.

در جایی که برخی از کشورهای «آسیای میانه»<sup>۶</sup> مِضَطْلَح، زبان روسی را به عنوان زبان رسمی خود برگزیده‌اند، همین که تاجیکستان، پس از استقلال، «زبان فارسی تاجیکی» را رسماً زبان دولتی خود اعلام کرد - اگرچه پسان‌تر به دلایلی عنوان «فارسی» از آن حذف گردید، و همین که زبان ادارات دولتی در تاجیکستان از روسی به تاجیکی بدل شد، خود گام مهمی بود؛ و همین اصرار بر پاسداشت زبان خویشستن و نگه‌داشتن از میراث گران‌آرچ نیاکان، رمز پیروزی و کامیابی بزرگی به شمار می‌آید که تاجیکستانیان در پهنه فرهنگ از آن برخوردار یافته‌اند (سنج: ۲۱۴ و ۳۵).

پس از استقلال تاجیکستان، تحولات محسوسی در زبان فارسی تاجیکی رخ نموده و بویژه بازسازی بافت‌های فرسوده و آسیب‌دیده زبان رونق و سرعت گرفته است و در واقع فصل تازه‌ای در تاریخ زبان فارسی در آن اقلیم گشوده شده است (سنج: ص ۱۰۲).

یکی از تحولات مبارک در تاجیکستان، زوادی رسمی در بهره‌گیری تاجیکان از امکانات فرهنگی مشترک کشورهای فارسی‌زبان است و از آن جمله: بهره‌گیری از برابرگزینی‌هایی که در «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» در تهران صورت می‌گیرد؛ ... حال آن که در افغانستان، تنگ‌نظری‌های برخی از قومیت‌گرایان، مانع تحققی چنین رویکردی است و حتی دانشجوی افغانستانی برای به کار بردن واژه «دانشکده» که ساخته‌سخته و جافتاده زبان‌دانان ایرانی است، از سوی قومیت‌گرایان آن سامان تحت فشار قرار می‌گیرد (نگز: ص ۱۱۲).

کتاب زنده باد زبان، ما را، در باب تاریخ و فرهنگ و زبان مشترکمان، به آنبوهی از چنین دقائق و حقائق توجّه می‌دهد که برآستی به دیدن و بررسیدن و دانستن آنها نیازمندیم.

● زنده باد زبان، کَشکولی است (بل به قول تاجیکان: کَشکولی است) از آگاهی‌های رنگارنگ و شیرین: از پیشینه خانوادگی خان مروی که «کوچه مروی»<sup>۷</sup> ی تهران به نام او بازخوانده می‌شود (ص ۱۹ و ۲۰) بگیرید، تا گفت‌وگوی از ساکنان محله «پنجاب» سمرقند که از ایرانیان کوچیده از آذربایجان اند و زبان ویژه خویش را دارند که با ترکی اُزبکی تماماً فرق دارد، و چون از ایران بدان جا آمده‌اند، ایشان را «ایرانچه» و زبانشان را «ایرانچه‌ای» می‌گویند؛ و این «چه»

۶. خود مِضَطْلَح «آسیای میانه»، از آن اصطلاحات مشتخذاست که از واژه‌های استعمارگران سیاسی و فرهنگی منطقه ترخاسته و زیر تأثیر سوداهای سیاست‌اندیشان شوروی پدید آمده‌اند. پیشینیان ما، در این فراخنا، «خراسان بزرگ» و «وزرود (/ فرارود)» را می‌شناختند، نه «آسیای میانه» را. مِضَطْلَح «آسیای میانه» را دنباله‌زبان سیاست‌های ایرانی‌زدایانه و اسلامی‌زدایانه شوروی پدید آوردند و شیوع دادند. این مِضَطْلَح «آسیای میانه»، در طریق تمهید تعریفی جدید و نوپدید از فرهنگ و پیشینه این ناحیه به کار گرفته شد تا زمینه ساز معرفی فرهنگ و تمدنی جدا از تمدن و فرهنگ ایران بزرگ در این ناحیه خاص باشد و اجازه دهد تاریخ و فرهنگ و زبان و آداب این ناحیه، بریده از دیگر پاره‌های پیوسته با آن در آن سوی مرزهای شوروی، و ترکناز از فراخنا دیگر اقلیم فرهنگ ایرانی، مورد مطالعه واقع شود.

از برای تفصیل این معانی، از جمله نگز:

خراسان بزرگ و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، آ. بلنیتسکی، مترجم: دکتر پرویز ورجاوند، ج: ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۱ ه.ش.، صص ۱۰، ۳۲.

داستان بازی سیاست با فرهنگ و تاریخ، داستانی است پرآب چشم و البته بیدارگر.

همین گونه بدسگالی‌های آهرمتی همان دنباله‌زبان سیاست‌های ایرانی‌زدایانه و اسلامی‌زدایانه شوروی بود که نام جعلی «جمهوری آذربایجان» را در باب ناحیه آران / قفقاز شیوع داد و با بهانه پیونداندن «آذربایجان» ایران با این آذربایجان ساختگی، ترانه‌آموز تجریه‌طلبان آذربایجان شد؛ و باز همین گونه بدسگالی‌ها بود که نام زبان فارسی را در تاجیکستان و افغانستان دگر کرد و «فارسی» را در آن سرزمینها به نام «ذری» و «تاجیکی» نامفهوم ساخت تا توهم سه‌گانگی زبان را در این منطقه دامن زند و ...

غفلت از سیاهکاری‌های دست‌های سیاست‌آلود در باب فرهنگ ایرانی و ایران فرهنگی، چیزی است که بدسگالان سوداگر سوداندیش می‌خواهند؛ ... و مباد!

هم پسوندها نسبت است، و «ایرانچه» یعنی: ایرانی (ص ۱۳۶ و ۱۳۷)؛ یا: شیوه نامگذاری در منطقه‌ای از بدخشان که در آن نام میوه‌ها را بر فرزندان خود می‌نهند و لذا در میان مردان آنجا با آقایان «شفتالو»، «آلوچه»، «آلبالو»، «انگور» رویاروی می‌شوید و در میان بانوان، مثلاً با خانم «خرمای شیرین» (که مقصود از آن «خرمالو» است و از قضا نام یک خواننده معروف بدخشانی است) (ص ۱۴۴)!

خواننده زنده باد زبان، نه تنها در تضاعیف یادداشتهای آقای قریبی با شماری از واژگان و کاربردهای زبانی تاجیکستان آشنا می‌گردد، در جای جای کتاب ایشان به نمونه‌های نظریه‌ها و آرایا فهرستهای کوتاه و بلندی از واژگان به یادداشتنی و تفاوت‌های خرد و کلان فارسی ایران و تاجیکستان بازمی‌خورد (نگز: ص ۳۲ و ۳۵ و ۴۳ - ۵۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۷ و ۱۱۷ و ۱۲۱ و ۱۲۴ و ۱۵۳ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۲۰۰ - ۲۰۶).

دائستین این که در تاجیکستان، «خلال دندان» را «دندان کاوک» و «حُبوبات» را «دانگی» و «سپیل» را «آبخیزی» و «زلزله» را «زمین جنبی» و «سزارین» را «رُستمانه» و «انتحاری» را «مرگ طلبانه» و «تعلیق [معلق] از کار» را «سبکدوش» و «مُصَوّت» را «صداناک» و «صامت» را «بی صدا» و «کامل» را «پُره» و «جوانب» را «پهلوها» و «تکبّر» را «کلان‌گیری» و «اردوگاه» را «باششگاه» و «کریدور» لابی، راهرو بزرگ» را «میان‌سرای» و «پارتی‌بازی» را «روبینی» و «گردو» را «چهارمغز» و «مانتو» را «بارانی» و «ژاکت و کاپشن» را «کرتکه» و «نیم‌تنه» و «بلوز» را «نیم‌کرته»<sup>۱</sup> و «دیفراگم» را «پرده شش» و «مئانه» را «پیشاب‌دان» و «کیسه صُفرا» را «تلخه‌دان» و «چرک گوشه چشم» را «خلم» و «جُمجمه» را «کاسه‌خانه سُر» می‌گویند و «ادرار» را، افزون بر «پیشاب» - که در ایران نیز گفته می‌شود، «میزگ»<sup>۲</sup> می‌خوانند، از برای مَن‌بنده که بسیار جالب توجه و مُغتنم است، و لابد از برای شما نیز.

بسته بودن فضای سیاسی تاجیکستان در درازنای مدت‌های مدید و دورافتادن دیرو دور تاجیکان از دیگر هم‌زبانان - از نسی پیش از سیطره شوروی بر آن بلاد تا همین اواخر<sup>۳</sup>، هر عیب و زیان و آکفتی که داشته است، این حُسن و هُتر نمایان را نیز داشته است که در این ناحیه، «شیوه تلفظ و نگارش» شماری از «واژگان کهن و زیبای فارسی»،

۷. در همین کتاب، به نامهای دیگری از اسما و اعلام در تاجیکستان بازمی‌خوریم که از حیث شناخت ساختار و سلاقی فرهنگی حاکم در قلمرو اسم خاص در آن سامان، بسیار نظرگیر و شایان درنگ و تأمل است:

ص ۱۰۹ و ۱۱۰: «زیادالله».

ص ۱۳۳: «بجر النساء».

ص ۱۴۶: «دکتر شادی محمد صوفی زاده».

۸. «پیراهن» را «کرته» می‌گویند.

کرته واژه بسیار کهنه قدمانی است و در شعر فردوسی و آسندی و... آمده است.

در زمانهای دور به زبان تازی نیز راه جسته و به دوریخت «فُرطه» و «فُرطق» تعریب گردیده است و واژگانی چون «قَرَطَق» (به معنای: پیراهن / کرتی پوشانیده) و «قَرَطَق» (به معنای: پیراهن / کرتی پوشانیده، کرتی پوشانیده، پیراهن پوشانیده) از آن برآمده.

درباره آن، نگز:

واژه‌های فارسی عربی شده، السید اذی شیر، ترجمه دکتر سید حمید طیبیان، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۱۸۸؛ و: وام‌واژه‌ها در زبان عربی (بگردان از کتاب: شفاة الغلیل فیما فی کلام العزب من الذخیل)، شهاب‌الدین أحمد خفاجی مصری، ترجمه دکتر سید حمید طیبیان، ج: ۱، تهران: انتشارات آوای خاور، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۲۹۰.

۹. «بلوزکه» هم می‌گویند.

۱۰. در لغت‌نامه دهخدا و بعضی دیگر فرهنگها، «خلم» و «خلم» را، «مخاط و رطوبت غلیظ که از بینی آدمی و دیگر حیوانات برآید» معنی کرده‌اند. پس با نظیر معنایی یا تعدد معانی رویارویم.

در زبان فارسی «رُفک» را نیز به معنای چرک گنجهای چشم به کار برده‌اند.

به گمان من، واژه‌هایی چون «رُفک» و «خلم» که تاجیکان گویند، هرچه باشد، از تعبیر مُهَوِّج «قی چشم» که در میان ما رایج است، بهتر به نظر می‌رسد.

۱۱. این واژه «میزگ» را مولوی هم به کار برده است:

شیرگیر و خوش شد انگشتک بزد

سوی مَبِز زفت تا میزگ گند

(مثنوی معنوی، جلال‌الدین مُخَمَد بن مُخَمَد [بلخی مشهور به] مولوی، به تصحیح: رینولد. ا. نیکلسون، با کش ق‌الابیات، ج: ۵، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۱۰۷۹).

۱۲. این که می‌گویم: «از نسی پیش از سیطره شوروی بر آن بلاد»، از آنجاست که تقلیل بی‌وند‌های آن بلاد با دیگر بلاد فارسی‌زبان، با حقیقت از حدود سده ۴ هجری بوده است و از همان زمان، دست سیاست و... جدایی‌های پُرزنک سیاسی و ایدئولوژیکی را بر روابط هم‌زبانان این منطقه تحمیل کرد که هنوز هم پاک زوده نشده است.

کَمْتَرَك دَسْت خورده است، و کُهَن شيوگي بسياري از کلمات و عبارات تاجيکان، «دل و گوش هر فارسي زبان را نوازش مي دهد» (سنج: ص ۱۰۲).<sup>۱۳</sup>

البته بعضی لغات را هم عیناً از روسی گرفته اند که نتیجه تأثیر ارتباطات گسترده سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی با روسهاست بر زبان، و به هر روی، برای ذوق سلیم فارسی زبانان، غالباً ناگوار و نامأنوس.

بعضی لغات را هم از روی نظائرش در زبان روسی ترجمه کرده اند؛ ... نمونه را، به «گلاه» می گویند: «کله پوش» (ص ۱۹۶)؛ که لابد اذعان می فرمایید در این مورد براستی گلاه سرشان زفته است!

برخی از لغات و کاربردهای زبانی تاجیکان، مایه تعجب و اعجاب ماست؛ مانند: «إطلاق» «دوجان» [ / دارای دو روح ] بر «آبستن»؛ ... و برخی، ای بسا که ما را به خنده اندازد؛ مانند: «إطلاق» «رنگ مال» بر «نقاش ساختمان» (ص ۲۰۲) و «إطلاق» «سوادناک» بر «باسواد» (ص ۲۰۵) و کاربرد «پهن شوی» به معنای «گسترش» (ص ۲۳)!

آری، دانستن درباره زبان تاجیکان، علاوه بر فزونی علم و اطلاع، لذت هم می بخشد؛ و این فائدتی است که از کتاب آقاي قریبی توان جست.

● تأمل در چون و چندی احوال زبان فارسی و گذشته و آینده آن، مقوله بسیار مهمی است که هنوز اهمیتی آن از برای بیشترینه فارسی زبانان مکشوف و محسوس نشده است و بیشینه میراثبران این گنج شایگان، از آرج و آرزو راستین آن غافلند.

سخن بر سر این نیست که زبان فارسی، زبانی دلکش و زیبا و جانفزاست؛ که صد البته هست. سخن بر سر آن است که زبان فارسی، یکی از مهم ترین ستون های زندگی «فردا»ی ما نیز هست و مردمانی که زبان ملی آنها فارسی است، از رهگذر پیوند با همین زبان فارسی و ادبیات غنی آن، هویتی یافته اند که در آینده فرهنگی و حتی سیاسی این منطقه واجد اهمیتی بسیار خواهد بود.

به قول بانو گلرخسار، شاعره نامدار تاجیکستان: «زبان ما وطن ماست. رودکی در پنجرود، حافظ و سعدی در شیراز، و فردوسی در طوس»<sup>۱۴</sup>، این وطن را شکل داده اند.» (ص ۳۰).

۱۳. تصویری بعضی اذبای ایران در این باره گاه بیش از اندازه اغراق آمیز بوده و هست.

نمونه را، استاد ملک الشعراء محمد تقی بهار. که خاکش از بارش باران بخشایش ایزدی سیراب باد! نوشته است:

«... هم امروز در ماورای نهر جیحون، سمرقند، بخارا، بلخ و قسمت شمالی و شرقی افغانستان، زبان فارسی که معمول است عیناً همان زبان با همان لغات و اصطلاحاتی است که ادبیات قرون سوم و چهارم و پنجم ایران با آن و تألیفات پارسی قبل از مغول بدان نوشته شده است.» (بهار و ادب فارسی. مجموعه یکصد مقاله از ملک الشعراء بهار، به کوششی: محمد گلین، با مقدمه: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی. با همکاری: مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۵ هـ.ش. ۱۰ / ۲۳۴).

۱۴. آقاي قریبی، «توس» نوشته اند. ... راستش من «فردوسی توسی» را نمی شناسم! ... فردوسی و خواجه نصیر و خواجه نظام الملک و دیگر همشهریانشان، همه و همه، از برای من و اسلاف من، «طوسی» اند، نه «توسی».

من بنده نمی دانم نویسی «طوس» به ریخت «توس»، ابداع چه کسی است و چه کسی نخستین بار این نویسی را به کار برده است؛ نویسی که پسان تر با تأسیس «انتشارات توس» شهرتی یافت، و آنگاه با به کار رفتنش در مکتوبات بعضی استادان که بعضاً از قضا در خود «طوس» هم تعلقاتی دارند، و با راه یافتنش به پاره ای از درسنامه ها، بردامنه شیوع استعمال آن افزوده شد. ... آری، بانی این بدعت رسم الخطی را نمی شناسم؛ ... لیک می دانم که سید احمد کسروی تبریزی این نویسی را به کار برده و همین کار برده وئ مورد انتقاد استاد آغوشه یاد ملک الشعراء بهار هم واقع شده است.

بهار در روشندا ثبت انتقاد خویش از نویسی مختار کسروی («توس» به جای «طوس»)، مرقوم داشته است:

«... چرا عزیزان و ایرانیان در کتب غربی و یا فارسی بعضی از لغات فارسی که دارای تاء قرشت می باشد با همان املای فارسی نوشته و بعضی دیگر از همان لغات را با طاء خطی؟ مثلاً از شهرها: تبریز، استوا، بست، استراباد، استریان، پشت، تستر، و از اسماء اشخاص: رستم و گشتاسف و غیره، و از قبایل: ترک، تانار، و غیره را با تاء قرشت نوشته اند. آنگاه طبرستان، اسطخر، طهران، طوس، طهمورث، طبرزد، طور، طهماسب، و غیره را با طاء خطی ... پس معلوم است در لهجه فارسی میانه که ما آن را پهلوی می خوانیم دو قسم تاء بوده، یکی همان که امروز هم در آلفبای فارسی باقی مانده و دیگری تاء مجهول که چون محتاج الیه قافیه شعری نشده اسم آن از بین رفته است. بنا بر این هراسمی که با تاء معروف بوده است (این اصطلاح را من امروز برای ادای مقصود می گویم) با تاء قرشت، و هر کدام با تاء مجهول، یعنی آن تایی که صدایش غیر از این تاء و شاید از کاف یا دال تبدیل یافته بوده، آن را برای تفکیک از تاء اصلی و عدم اشیباه و صیانت لهجه، با طاء ضبط نموده اند. گویند این تایی که من آن را تاء مجهول نامیده ام در هندوستان هنوز تلفظ می شود، ولی در ایران مانند سایر حروف مجهوله (واو و یاء و حرف ذال که تنها از بکت قافیه و رعایت آسانید، ما از آنها اطلاع داریم) تلفظش از بین رفته است.

تَوْجُّه به همين نُكته باريك و درزنگ خواه، و خوض در ژرفاي آن، «ايستارهاي فرهنگي» بسياري از باشندگان اين منطقه را تصحيح تواند كرد.

آفسوس كه بيشينه فارسي زبانا، اين مسائل خطير را بسيار سهل مي گيرند و خارخار حفظ و جراست و تقويت زبان فارسي را ندادند، و سخت غافلند از اين كه «زبان فارسي»، چونان هر ميراث فرهنگي ديگر، و بيش از نوع ديگر مواريت فرهنگي ما، پاسداشتني است!

مسأله زبان فارسي و ساختار واژگان و بيشينه و آينده اش، براي بسياري از عوام خواص نما و خواص عوام آدائي ما، چيزي فراتر از آنچه در لطيفه سازي حول كار باريك «واژه گزيني» و واژه هاي من در آوردي «كش لُقمه» و «درازاويز زبيني» مي بينيم، نيست، و قاطبه ميراثبران زبان فارسي بدین توجُّه ندادند همين زباني كه براي شوخان و هزاران دسئمايه شوخي و خنده و لاغ و «جلافت» است، سرمايه اي است بي بدليل كه در همين منطقه سازنده حيات و هويت فرهنگي بوده و هست و خواهد بود.

هرگونه سهل انگاري و خامكاري در حق زبان فارسي، سئيه اي است فرهنگي؛ و چه بسيار ما حاملان اوزار و ارباب سئيات در اين روزگار شگرف!

كساني كه بر انواع و اقسام واژگان و تعابير بيگانه در مي گشايند تا وام واژه هاي بيشمار و ميهمان هاي ناخوانده باساني زبان فاخر سرفراز ما را عرصه تاخت و تاز خود كُنند، و كساني كه اساليب سخته و پخته زبان فارسي را لگدكوب گرفته برداري هاي نانسنجيده مي سازند، و كساني كه به واسطه كم دانشي خويش و قلت بضاعت لغوي شان هر واژه و تركيب را در هر مقام مي نشانند و ذائقه زباني همگاني را تباه مي گردانند، و خلاصه همه كساني كه در پاسداشت ميراث زباني فردوسي و سعدي و حافظ كوتاهي مي كُنند، در برابر «وطن فرهنگي» سربلند ما مُقصرند.

آرزو اين «وطن فرهنگي»، به هيچ روي از خاك و آب اقاليم ما كه آن را عزيزي داريم و «وطن» خويشتن مي شماريم كمتر نيست و خود گولي و غباوت خواهد بود اگر ارج آن كاخ بي گزند سُخن را كه حكيم فردوسي طوسي برفراشت، از اظلال و رسوم پارسه كمتر شماريم و همانگونه كه بر حفظ و نگاهداري بازمانده هاي اُبنيه تخت جمشيد و پاسارگاد دل مي سوزانيم - و بايد بسوزانيم، پيوسته ارج و قدر پاسداشتني ميراث فردوسي و سعدي و حافظ را در نظر نداشته باشيم.

أمثال كتاب زنده باد زبان، به مناسبت موضوعشان، خواسته و ناخواسته، ما را به خويشكاري فرهنگيمان در قبال اين ميراث زباني فخيم و فاخر بيدارباش مي دهند؛ و ما چه بسيار نيازمند چنين بيدارباش هائيم.

● اي كاش آقاي قريبي رشته نوشتن و بيش نوشتن درباره تاجيكستان و زبان فارسي تاجيكي را از دست نهلند و بدانند كه اين نوشته ها بسيار «به ما مي فازد»!<sup>۱۵</sup>

غالباً سودبخش ترين فوايد و عوايدي كه از تاجيكستان و افغانستان به ما مي رسد، از رهگذر همين كوشايي هاي فردی و همتهاي شخصي است؛ و تجربه نشان داده است كه چشم به راه دستگاه هاي عريض و طويل ديواني و برنامه هاي پُرلُفت و لغاب نهادهاي رسمي نيشستن، چندان ثمری نخواهد داشت.

پس هرگاه فرضيات فوق صحيح و دلايل و امارات مطلب درست باشد، ما نمی توانيم «طوس» و «طهران» و «طبرزد» و «طيس» را با تاء منقوط بنويسيم، زيرا اين اقدام ما ... از قبيل تصوف در لغات و اصوات حروف خواهد بود. ...»

(بهار و آدي فارسي، ۱۳۵۵ هـ.ش، ۱۰ / ۱۷۶ و ۱۷۷).

مايه تأسف بسيار است كه شماری از استادان آذب در روزگار ما نيز، در سالهاي آخير، «طوس» را «توس» مي نويسند و «طوسي» را «توسي».

۱۵. فاريدن: خوشايند و گوارا و دلپذير بودن و مزه كردن.

تاجيكان اين واژه كهن دلچسب را كه در آثار مولوي هم به كار رفته است، هنوز به كار مي بزنند.

نيز سنج: زنده باد زبان، ص ۶۵ و ۶۹.



آقای قریبی خود نوشته‌اند:

«... در بایگانی دانشگاه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی تاجیکستان، انبوهی از تفاهم‌نامه‌های همکاری دولتی متنوع نهفته است که تنها در گشت‌وگذارهای فرهنگی منصب‌داران به امضای ظرفین رسیده‌اند و چنین به نظر می‌رسد که هدف اصلی، عقد تفاهم‌نامه بوده است و به‌جا آوردن تشریفات رسمی.» (ص ۷۷).

آری؛ چراغ فرهنگ ایرانی را همواره مشعله دارانی آفروخته‌اند که سرمایه‌شان عشق و امید و پابندی شخصی بوده است... همه آن راهروان را که گام بر آثار اقدام فرخنده چنان مشعله داران همایون فال و خجسته‌روش می‌نهند، بخت، یار باد و روزگار، بکام، و دل، شادمان و جان، پدram!

\*\*\*

این گفتار را با مهر ایران فرهنگی و فرهنگ ایرانی آغازیدیم و هم با مهر ایران فرهنگی و فرهنگ ایرانی به پایانش می‌بریم؛ با دو بیته از سروده بانو «شهریه»، یکی از شاعرگان این روزگار تاجیکستان. آن سروده، «مهر ایران» نام دارد؛ و اینک، دو بیت از آن:

«سوی تو برگشتم ز دل آوای زندگی  
لَبْ تَشْنَه‌ام چو ریشهٔ خود سوی زنده‌رود  
ایران، آیا قلمرو جاوید و ایزدی  
تازنده‌ام فرستمت از قلب خود درود» (ص ۷۰).

اصفهان: برگران زنده‌رود / دمدمه‌های پاییز ۱۳۹۸ ه.ش.